

ارتباط فتح هرمز و قندهار با جنوب هند در عصر صفوی

علیرضا قاسم پور نوییجاری

گروه تاریخ، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

Aghasempoor45@yahoo.com

دکتر محمود سید (نویسنده مسئول)

گروه تاریخ، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

mahmood-seyyed@yahoo.com

دکتر سیدعلیرضا واسعی

پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، ایران

a.vasei@isca.ac.i

مجله علمی پژوهشی تاریخ- شماره ۵۹- زمستان ۹۹- صفحه ۲۷۲-۲۵۷

تاریخ دریافت مقاله : ۹۹/۴/۳۰ تاریخ پذیرش ۹۹/۱۲/۹

چکیده

در دوران فترت حکومت صفویه، تغییر و تحولات قدرت‌های منطقه تأثیر بسیاری در تعیین کم و کیف روابط دولت‌های شیعه‌مذهب جنوب با این حکومت داشت. با نزول قدرت صفوی در این دوران و هم‌زمانی اوج قدرت دولت بابر در شمال هند و شروع دخالت بابریان در کار دولت‌های جنوب، اندیشه ضمیمه کردن جنوب به شمال را در دولت بابریان برانگیخت. حمله به گجرات و تسخیر قندهار توسط اکبرشاه در اوضاع آشفته ایران، باعث بسط قدرت وی در جنوب شد. شرایط آشفته داخلی ایران در این دوران و درگیری با ترکان عثمانی در غرب و گرفتاری وی با ازبکان در شرق که خراسان را مورد تهدید قرار داده بود، با یک سیاست هوشمندانه و صلح با دولت عباسی شاه‌عباس توانست بر مشکلات فائق آید و هم‌زمان رابطه مسالمت‌آمیزی با حکومت بابریان طرح‌ریزی نکرد.

فتح قسطنطنیه در سال ۸۵۷ق موجب تحول بزرگی در عرصه تجارت بین‌المللی شد و ترکان با در اختیار گرفتن کامل مسیرهای خشکی بر تجارت شرق دست یافتن و دول غربی هم در صدد کشف راه‌های جدید برآمدند و دولت پرتغال به اهمیت جزیره هرمز به عنوان منطقه‌ای سوق‌الجیشی برای سیطره بر کل خلیج فارس پی برد و به تسخیر جزیره هرمز برآمدند و توانستند متجاوز از یک قرن در متصرفات خود فرمانروای مطلق باشند تا در دوره شاه‌عباس در سال ۱۰۲۲هـ ق موفق به بازپس‌گیری بندر گمبرون و سیطره بر سواحل دریا شد. شاه‌عباس پس از مرگ اکبر به سال ۱۰۱۴هـ ق و روی کار آمدن جهانگیر سعی در بازپس‌گیری مسالمت‌آمیز قندهار کرد اما جهانگیر پاسخ به درخواست شاه‌عباس را موکول به رفع دل‌مشغولی‌اش از دکن نمود که در همین احوال شاه‌عباس از این فرصت برای تسخیر قندهار نمود. مسأله قندهار همواره بین ملوک دکن و دولت صفوی عامل مهم و مؤثری بود و ایرانیان به دنبال تحقق داعیه خود بر این منطقه بودند.

کلید واژه: جزیره هرمز، قندهار، صفویه، جنوب هند، گمبرون

مقدمه

بندر گمبرون و جزیره هرمز به عنوان منطقه‌ای استراتژیک برای سیطره بر کل خلیج فارس و تجارت دریایی مشرق‌زمین همیشه مورد توجه دولت‌های وقت از جمله پرتغال و صفویه بود. پرتغالی‌ها از آن جا می‌توانستند ارتباطات خود را با هند محافظت نمایند. با تصرف این بندر توسط پرتغالی‌ها، ارتباطات تجاری ایران با جنوب هند تحت نظارت دولت پرتغال درآمد و این موضوع برای دولت صفوی خوشایند نبود و مترصد فرصتی بود که دوباره این جزیره را از سیطره پرتغالی‌ها خارج نماید. سرانجام شاه‌عباس توانست در سال ۱۶۲۲م با پایان دادن بر تسلط پرتغالی‌ها بر این بندر و در نتیجه بر اقیانوس هند و خلیج فارس باعث افزایش روابط سیاسی، فرهنگی و اقتصادی فیما بین ایران و جنوب هند شود. همچنین ماجرای قندهار که عرصه تهدیدات و تجاوز ازبکان و حکومت بابری با دولت صفوی بود و این سرزمین همیشه محل اختلاف بین طرفین ایران عصر صفوی با حکومت بابرین قرار داشت و در نهایت قندهار را که حکام صفوی همیشه داعیه تسلط بر آن را داشتند، بازپس گرفتند و باعث کاهش فشار دولت بابری بر دولت‌های مورد حمایت حکومت صفوی در جنوب هند شدند و چنین برداشت می‌شود که جزیره هرمز و قندهار در ارتباط بین ملوک دکن و دولت صفوی عامل مهم و مؤثری در ادامه حیات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی داشتند.

دوران فترت در حکومت صفوی و عدم توازن قوا در منطقه جنوب هند

دوره بعد از مرگ شاه‌اسماعیل دوم تا چند سال بعد از به قدرت رسیدن شاه‌عباس اول به عنوان دوران فترت در حکومت صفوی مطرح می‌شود. این دوره به جهت تغییر و تحولات قدرت‌های منطقه تأثیر به‌سزایی در تعیین کم و کیف روابط دولت‌های شیعه‌مذهب جنوب با دولت صفویه داشت، لذا در تقسیم‌بندی دوره‌های روابط، این دوران را با عنوان دوران گذار خواهیم شناخت.

اگرچه در دوره یک سال و اندی زمامداری شاه اسماعیل دوم هیچ تغییری در ثبات سیاسی دولت صفوی و نوع ماهیت روابط با دولت‌های دکن ایجاد نکرد اما تأثیرات ناشی از این دوره کوتاه‌مدت به قدری قابل‌توجه بود که باعث ورود حکومت صفوی به دوره فترت شد. قتل شاهزادگان، اوضاع آشفته‌ای که در پی تلاش شاه‌اسماعیل دوم برای کاهش قدرت مقامات مذهبی

به وجود آمد، دولت صفوی را چه از نظر داخلی و چه از نظر خارجی با یک چالش جدی روبه‌رو کرد. این وضعیت نزول قدرت در حالی بود که در شمال هند دولت بابری بعد از فراز و فرودهای دوران بابر و همایون، دوره اوج قدرت خود را طی می‌کرد؛ دوره صعود قدرتی که به صورت پیوسته بعد از به قدرت رسیدن دوباره همایون به کمک شاه‌طهماسب شروع شده و تا اواخر حکومت اورنگ زیب که فرجام کار دولت‌های شیعه در جنوب را رقم زد، ادامه داشت.

اولین نشانه‌های شروع دخالت بابریان در کار دولت‌های جنوب از سال ۹۸۳ هـ ق یعنی یک سال قبل از مرگ شاه‌طهماسب به چشم می‌خورد. در این سال اکبرشاه عزم گجرات نمود و در پی آن تعدادی از شورشیان به جنوب هند (دکن) گریختند. (زبیری، بی‌تا: ۳۶۵. و نیز ر.ک: تتوی؛ قزوینی، ۱۳۷۸، ۷۱۶) این امر سبب شد که اکبر موضوع جنوب هند را جدی‌تر بررسی کند و با توجه به اقتدار مناسبی که کسب کرده بود به اندیشه ضمیمه کردن جنوب به شمال افتاد.

اکبرشاه در شرح مبسوطی که در مورد ادامات خود طی این سالیان به شاه‌عباس می‌دهد بیان می‌کند اکنون «جمع زمین‌داران که به واسطه اعتماد بر کوه و جنگل اطاعت هیچ‌یک از سلاطین هندوستان نکرده بودند به طوع و رغبت در سلک دولت خواهان در آمده به مراسم جان‌سپاری قیام و اقدام [می‌نمایند]... اکنون به توفیق الله حکام جمیع ممالک هندوستان مطیع و منقاد و باج‌گذار و فرمان‌بردارند.» (تتوی؛ قزوینی، ۷۴۹: ۱۳۷۸)

دوره فترت و عدم وجود یک قدرت منسجم سیاسی در ایران توازن قوا در منطقه را به سود اکبرشاه خاتمه داد. (بداونی، ۱۳۸۰: ۱۶۷) درگیری‌های ایران با دولت عثمانی همراه با مشکلات و کشمکش‌های درون دربار صفوی تأثیر خود را گذاشت و اکبرشاه با تسخیر قندهار بی‌تفاوتی خود نسبت به دربار ایران را نشان داد و تا سال ۱۰۰۴ هـ ق توانست استقلال سیاسی حکومت نظام شاهی را خلدشه‌دار کند و به این ترتیب راه توسعه‌طلبی بابریان با این زمینه‌چینی‌ها به سوی تسخیر تمام هند فراهم شد. (هندو شاه استرآبادی، ۱۳۲۳: ۹۰-۹۲)

به‌رغم استفاده‌ای که اکبرشاه از اوضاع آشفته ایران برای تسخیر قندهار و بسط قدرتش در جنوب کرد، درصدد فشار آوردن بیش از اندازه به حکومت صفویه برنیامد. حتی در چنین شرایط خطیری که به راحتی می‌توانست با اتحاد پیشنهادی که خان ازبک به او کرد، دولت صفوی را در تنگنا قرار دهد، وی حاضر به انجام این اتحاد نشد و حتی در مقابل درخواست کمک سلطان محمد خدابنده که درگیر جنگ با عثمانی بود درصدد برآمد تا دین خود به خاندان صفویه را ادا کند و

سپاهی را برای کمک سلطان محمد خدابنده رهسپار ایران کند؛ اما محدودیت‌ها و خطرات موجود مانع از آن شد که وی به این افکار جامه عمل بپوشاند. (نوائی، ۱۳۶۶: ۳۰۰)

با درخواست کمک خدابنده از اکبرشاه و همچنین نامه‌نگاری‌های قابل توجهی که بین شاه‌عباس و اکبرشاه شد می‌توان تغییر آهسته روابط موجود بین دولت‌های شیعه جنوب هند با دولت صفویه را دید به این معنا که ضعف قدرت سیاسی دولت صفویه در منطقه باعث خلل وارد شدن به روابط دولت‌های مذکور با صفویه گشت و به تدریج بعد سیاسی روابط پررنگ‌تر شد. با تسخیر قندهار و تحت کنترل گرفتن نظام‌شاهیان، تا حدی که دیگر استقلال سیاسی قابل توجهی نداشتند؛ به نظر می‌رسید که روابط بین صفویه و بابرین می‌بایست تیره شود، چرا که بابرین با تسخیر قلمروی نظام‌شاهیان در واقع به منطقه نفوذ دولت صفویه تجاوز کرده بودند. (عبدی بیک شیرازی، ۱۳۶۹: ۴۱)

با این وجود این اقدامات به صورت آنی باعث تیره شدن روابط طرفین نشد. در مجموع باید گفت به تدریج واقعیت‌های سیاسی بر باورهای اعتقادی غلبه یافت و آنچه که از این به بعد در روابط بین دولت صفویه با حاکمیت‌های سیاسی مستقر در شمال و جنوب هند تأثیرگذار بود منافع مادی و مصالح سیاسی بود.

با توجه به شرایط آشفته داخلی که شاه‌عباس با آن روبه‌رو بود و درگیری با ترکان عثمانی در غرب که بخش قابل توجهی از قلمروی ایران را جدا ساخته بودند و همچنین گرفتاری وی با ازبکان در شرق که خراسان را مورد تهدید و غارت قرار داده بودند، تنها یک سیاست هوشمندانه و تصمیم‌گیری درست بر مبنای واقعیت‌های موجود می‌توانست راه خلاصی از این مشکلات را پیش پای شاه‌عباس قرار دهد. بنابراین شاه‌عباس صلح با دولت عثمانی را به چشم بهترین راه‌حل برای فائق آمدن بر مشکلاتش یافت. (رویمر، ۱۳۸۷: ۸۱) او از این فرصت برای تسلط بر اوضاع داخلی و غلبه بر دسته‌بندی‌های قدرت بین قبایل قزلباش و همچنین دفع ازبکان استفاده کرد.

در کنار سیاست مصالحه‌آمیزی که شاه‌عباس با عثمانی در پیش گرفته بود، رابطه‌اش را با حکومت بابرین در سال‌های نخست حکومتش که در دنباله دوران فترت بود در چهارچوب سیاست مسالمت‌آمیز طرح‌ریزی کرده و به دلیل اینکه شاه‌عباس از نظر سنی از اکبرشاه کوچک‌تر بود مرتبه خود را در مقابل او پایین‌تر فرض می‌کرد و به شکلی می‌توان گفت رابطه پدر و فرزندی بین طرفین برقرار بود.

دنبال کردن متن مراسلاتی که شاه‌عباس در دوره زمامداری خود با اکبر و جانشینش، جهانگیر داشت این‌گونه نشان می‌دهد که شاه‌عباس با کسب موفقیت‌های پی‌درپی و افزایش اعتماد به نفسش،

به تدریج از موضع یک قدرت برابر با حکومت بابری برخوردار می‌کند و به گونه‌ای فحوای نامه‌ها از درخواست‌های ملتسانه به تعارف‌های سیاسی میل پیدا کرد.

دوره زمامداری شاه‌عباس اول دوره تغییر روابط از بعد مذهبی-سیاسی به سیاسی-مذهبی بود. به عبارت صریح‌تر آنچه که خط‌مشی سیاسی دولت صفویه را در عرصه سیاست خارجی رقم می‌زد واقعیت‌های سیاسی موجود بود.

بازیابی قدرت دولت صفوی و تبدیل شدن دوباره این دولت به وزن‌های تعیین‌کننده در تحولات منطقه باعث کاهش سرعت اضمحلال دولت‌های شیعه جنوب هند شد.

ارتباط گسترده قطب‌شاهیان با دولت صفویه که عمده این ارتباط شامل درخواست صریح کمک از سوی دولت صفوی و یا به نحوی استفاده از رابطه الفت دیرینه بین صفویه با بابریان برای کاهش فشار حکومت شمال هند بود می‌تواند گویای این واقعیت باشد که ظاهراً از این زمان به بعد تنها قدرت مستقلی که در برابر دولت بابریان قرار گرفته بود و بابریان وجودش را به‌منزله تهدیدی جدی می‌نگریستند، دولت شیعه‌مذهب قطب‌شاهی بود و اگرچه به ظاهر دولت‌های عادل‌شاهی تا سال ۱۰۹۷هـ.ق و نظام‌شاهی تا سال ۱۰۴۶هـ.ق برقرار بودند، اما بابریان نگرانی‌ای از بابت این دولت‌ها نداشته و در واقع این دولت‌ها تابع حکومت مغولان کبیر شده بودند. حادثه مهم دیگری که از یک‌سو بر پررنگ‌تر شدن روابط انجامید و از سوی دیگر حجم تبادلات فرهنگی را افزایش داد اخراج پرتغالی‌ها از جزیره هرمز و تأسیس بندر عباسی بود که موجب توسعه مناسبات تجاری با جنوب هند شد. (دل‌واله، ۱۳۸۰: ۱۰۵۴)

ارتباط گسترده قطب‌شاهیان با دولت صفویه که عمده این ارتباط شامل درخواست صریح کمک از سوی دولت صفوی و یا به نحوی استفاده از رابطه الفت دیرینه بین صفویه با بابریان برای کاهش فشار حکومت شمال هند بود می‌تواند گویای این واقعیت باشد که ظاهراً از این زمان به بعد تنها قدرت مستقلی که در برابر دولت بابریان قرار گرفته بود و بابریان وجودش را به‌منزله تهدیدی جدی می‌نگریستند، دولت شیعه‌مذهب قطب‌شاهی بود و اگرچه به‌ظاهر دولت‌های عادل‌شاهی تا سال ۱۰۹۷هـ.ق و نظام‌شاهی تا سال ۱۰۴۶هـ.ق برقرار بودند، اما بابریان نگرانی‌ای از بابت این دولت‌ها نداشته و در واقع این دولت‌ها تابع حکومت مغولان کبیر شده بودند. حادثه مهم دیگری که از یک‌سو بر پررنگ‌تر شدن روابط انجامید و از سوی دیگر حجم تبادلات فرهنگی را افزایش داد

اخراج پرتغالی‌ها از جزیره هرمز و تأسیس بندر عباسی بود که موجب توسعه مناسبات تجاری با جنوب هند شد. (دلاواله، ۱۳۸۰: ۱۰۵۴)

قندهار نقطه اصلی تجارت زمینی بین هند و ایران بود. (کمبریچ، ۱۳۸۸: ۲۶۵) و مرکز عبور و مرور کاروان‌های تجاری بین هند، ماوراءالنهر و ایران بود و در شبکه راه‌های بازرگانی و مسافرتی هند و ایران موقعیت بسیار ممتازی داشت. این شهر در گلوگاه بازرگانی زمینی ایران و هند واقع شده بود و کاروان‌های عرب، ترک، هندی و بازرگانان یهودی و ارمنی و تجار بسیاری از سرزمین‌های دیگر از این شهر عبور می‌کردند و سیطره بر قندهار عموماً در طول حاکمیت دولت صفوی به عنوان یک راهبردی و هدف استراتژیک مدنظر بود و صفویان همواره تلاش می‌کردند حتی‌الامکان از راه‌حل‌های غیرنظامی برای تسلط بر این منطقه استفاده نمایند و تنها در صورت ضرورت دست به اقدام نظامی می‌زدند.

فتح هرمز - توسعه روابط سیاسی و فرهنگی صفویه با جنوب هند

فتح قسطنطنیه به سال ۵۸۵۷ هجری موجب تحول بزرگی در عرصه تجارت بین‌المللی شد. پس از این فتح ترکان عثمانی با در اختیار گرفتن کامل مسیرهای خشکی بر تجارت شرق دست یافتند. این حادثه عاملی شد تا دول استعماری غرب درصدد کشف راه‌های جدیدی برآیند که به عصر اکتشافات دریایی ختم شد.

فریبندگی تجارت با هند به تنهایی محرکی قوی برای شروع سفرهای دریایی بود. در واقع هدف این اکتشافات رسیدن به هند بود. نتیجه این کوشش‌ها کشف مسیر دریایی هند توسط واسکو دو گاما، دریانورد پرتغالی بود. وی به سال ۱۴۹۸ م (۹۰۳ هجری) و برای بار دوم به سال ۱۵۰۲ م (۹۰۸ هجری) به هند آمد و بر بنادر غرب هند تسلط یافت و در نتیجه زمینه تسلط برای دولت پرتغال بر تجارت دریایی مشرق زمین فراهم شد. (فلسفی، ۱۳۴۱: ۱۴۶)

به زودی دولت پرتغال به اهمیت جزیره هرمز به عنوان منطقه‌ای سوق‌الجیشی برای سیطره بر کل خلیج فارس «که از آنجا می‌شد ارتباطات پرتغالی‌ها را با هند محافظت کرد پی برد» (سیوری، ۱۳۸۴: ۱۰۲) لذا یکی از دریانوردان برجسته به نام البوکوک را به سال ۹۱۳ هجری برای تسخیر جزیره هرمز فرستاد. خواجه عطار نائب امیر هرمز که حاضر به پذیرش تابعیت پرتغالی‌ها نبود در مقابل تهاجم البوکوک ایستادگی نمود، باین وجود به علت برتری تجهیزات نظامی پرتغالی‌ها مغلوب شد و تابعیت پرتغالی‌ها را پذیرفت.

در همین زمان شاه اسماعیل خراج سالیانه هرمز را از امیر هرمز مطالبه کرد، وی نیز به الفونسو البوکرک متوسل شد. در یادار پرتغالی در پیغامی که به شاه اسماعیل نوشت بیان داشت ما هرمز را با زور و توانایی گرفته ایم و متعلق به پادشاه پرتغال است و امیر هرمز را حق آن که به پادشاه دیگری جز وی خراج دهد نیست، و اگر مطیع ما نباشد، کسی را که از شاه ایران بیمی نداشته باشد به جایش خواهیم نشانند. (فلسفی، ۱۳۵۸: ۱۴۹)

اغتشاشات مستعمرات پرتغال در هند موجب شد تا البوکرک برای مدتی توجه خود را به سرکوب شورش‌هایی که در گوا و سایر متصرفات پرتغال در هند اتفاق افتاده بود صرف کند، در ۹۱۹ هـ ق نماینده‌ای از سوی شاه اسماعیل برای مصالحه به گوا فرستاده شد اما مورد قبول واقع نشد. (هوشنگ مهدوی، ۱۳۸۶: ۲۲)

نباید از نظر دور داشت که گوا در این زمان جزء قلمرو یوسف عادل‌شاه بود و دولت بهمنی هنوز به عنوان تنها قدرت سیاسی جنوب هند رسمیت داشت. لذا ارسال هیأت نمایندگی که در ۹۱۱ هـ ق از سوی دولت صفوی به جنوب هند اعزام شد این احتمال را به ذهن می‌آورد که نباید جدایی بین هدف این هیأت با مسأله پرتغال وجود داشته باشد.

در طی مشغولیت البوکرک در سرکوب اغتشاشات هند امیر هرمز به دلگرمی شاه اسماعیل از دادن خراج به دولت پرتغال ممانعت نمود. الفونسو البوکرک به محض آسودگی خاطر از جانب هند در ۱۵۱۵ م / ۹۲۱ هـ ق به هرمز حمله و برای بار دیگر آن را تسخیر نمود. اسماعیل که در جنگ چالدران مغلوب عثمانی شده بود و توان و روحیه جنگ با پرتغال را نداشت شرایط صلحی را به این شکل با دولت پرتغال منعقد کند.

• دو دولت ایران و پرتغال با هم متحد شوند و با ترکان عثمانی بجنگند.
• نیروی دریایی پرتغال در فرونشاندن انقلابات سواحل بلوچستان و مکران به دولت ایران کمک کند.

- نیروی دریایی پرتغال با لشکرکشی پادشاه ایران به بحرین و قطیف مساعدت کند.
- برای ایرانیان در سواحل غربی خدمات مسافرتی فراهم کند.
- امنیت مؤسسات تجاری ایران را در سواحل هند تضمین کند.
- ترتیبی داده شود تا شاه ایران مستقیماً با پادشاه پرتغالی ملاقاتی داشته باشد.

البوکرک نیز در جواب شاه اسماعیل نوشت: شاه اسماعیل می‌بایست شخصا ریاست هیأت ایرانی به پرتغال را بر عهده بگیرد.

- خدمات مسافرتی در صورتی که با مقاصد صلح‌آمیز همراه باشد پذیرفته می‌شود.
- در قبال خراج‌گزاران، حفاظت نظامی و امنیتی در صورتی انجام می‌گیرد که گمرکات ایران در خلیج فارس متعلق به سلطان هرمز باشند.
- در صورتی که کالاهای ایرانی از هرمز صادر شوند و به بندر گوا در هند حمل گردند تجارت آن تضمین خواهد شد. (یوسف جمالی، ۱۳۸۷: ۴۴-۳۴۳)

به این ترتیب ارتباط تجاری ایران با جنوب هند تحت نظارت دولت پرتغال در آمد. اما در مدت زمانی بین انعقاد این صلح‌نامه تا بازپس‌گیری هرمز از پرتغالی‌ها دولت پرتغال چندین تعهدی به اجرای شرایط صلح‌نامه نمی‌کرد و برخوردش با اتباع ایران و مسلمانان منطقه بسیار سنگدلانه بود؛ (دسیلوا فیگوئروا، ۵۲: ۱۳۶۳)؛ به همین دلیل هیأت نمایندگانی که در ۱۹۸۲ هـ.ق از سوی دولت پرتغال به دربار شاه‌طهماسب آمد، چندین مورد توجه قرار نگرفت و حتی شاه‌طهماسب «جمععی از امرا را به تأدیب آن قوم بی‌دولت نامزد (روملو، ۱۳۸۹: ۱۴۸۹) کرد.

«اما استرداد جزایر خلیج فارس و بنادر جنوبی ایران زمانی امکان‌پذیر بود که دولت ایران با خود به تهیه کشتی‌های جنگی و تأسیس نیروی دریایی اقدام کند و یا اینکه یکی از دول معظم آن را در این امر یاری نماید و چون هیچ‌یک از این دو امر در دوران پادشاهی شاه‌طهماسب مقدور نبود پرتغالی‌ها توانستند متجاوز از یک قرن در متصرفات خود بدون منازع، فرمانروای مطلق باشند.» (هوشنگ مهدوی، ۱۳۸۶: ۳۷)

با فتح بحرین در سال ۱۰۱۰ هـ.ق که زیر نظر امیر هرمز اداره می‌شد، آتش درگیری و اختلاف بین ایران و پرتغال نمود آشکارتری پیدا کرد که برخورد سخت‌تر پرتغالی‌ها با اتباع و تجار ایرانی را به همراه داشت. این مسأله زمینه را فراهم کرد تا شاه‌عباس را بر آن دارد که حداقل دست پرتغالی‌ها را از بنادر ساحلی خلیج فارس کوتاه کند. لذا الله‌وردی خان را مأمور انجام این کار کرد، وی نیز پسرش امام‌قلی خان را که حاکم لار بود عازم تسخیر بندر گمبرون کرد، امام قلی خان در ۱۰۲۲ هـ.ق یک سال بعد از مرگ پدرش و در حالی که امیرالامرای فارس را در اختیار گرفته بود به این مهم نائل آمد. (فلسفی، ۱۳۴۱: ۴)

به‌رغم موفقیت ایران در فتح گمبرون و سیطره بر سواحل دریا (دسیلوا فیگوئروا ۳۶۳: ۶۵) پرتغالی‌ها متنبه نشده و بر مخالفت خود با ایران افزودند و پیوسته به اتباع و منافع ملی دولت ایران

ارتباط فتح هرمز و قندهار با جنوب هند در عصر صفوی

تجاوز می‌کردند. یک کشیش کرملی که در اصفهان ساکن بود علت عصبانیت شاه‌عباس از پرتغالی‌ها را این‌گونه بیان می‌کند.

«حکمرانان هرمز در حضور رعایای شاه ایران به او دشنام می‌دهند... با بازرگانان ارمنی هم که اتباع شاه هستند به مراتب بدتر رفتار می‌کنند و این‌گونه رفتار ناپسند ایشان سبب شده است که بازرگانان ایرانی دیگر برای معاملات تجاری به هرمز نمی‌روند و ترجیح می‌دهند که برای صدور کالا مدت‌ها در بصره به انتظار کشتی بنشینند، یا ورود کاروان‌های امتعه هندوستان را در شیراز منتظر شوند و به سفر هرمز که جان و مالشان را در خطر می‌اندازند نروند... از قدیم مرسوم بود که در جزیره هرمز از آنچه برای پادشاهان ایران از هندوستان وارد می‌شد، عوارض گمرکی نمی‌گرفتند. ... چندی پیش فرمانده هرمز هدایایی را که امپراطور هندوستان برای شاه فرستاده بود، برای گرفتن عوارض نگه داشته بود و می‌گفت که متعلق به شاه نیست. شاه چون از این امر آگاه شد، به نمایندگان خود دستور داد که قضیه را مسکوت گذارند تا خود به هرمز رود و آنجا را آزاد کند.» (تاریخ کشیشان کرملی در ایران، ج: ۱، ۲-۱۰۴ به نقل از فلسفی، ۱۳۴۱، ج ۴: ۲-۲۰۱)

این بدرفتاری‌ها عزم شاه را در پایان دادن به سیطره پرتغالی‌ها بر خلیج فارس با فتح هرمز راسخ‌تر کرد و با جلب اتحاد کمپانی هند شرقی انگلیس که دل خوشی از پرتغالی‌ها نداشتند توانست به هدف خود نائل آید. پایان دادن به تسلط پرتغالی‌ها بر اقیانوس هند و خلیج فارس باعث توسعه روابط سیاسی و فرهنگی بین ایران و جنوب هند شد.

ارتباط فتح قندهار (۱۰۳۱) با جنوب هند

آنچه از دوره فترت قدرت در ایران حاصل شد، به دست آمدن فرصتی بود تا جلال‌الدین اکبرشاه بتواند قندهار را که در سومین سال سلطنتش به سال ۹۶۵ ه ق توسط شاه‌طهماسب گرفته شده بود، باز پس گیرد. ناگفته نماند، که تسخیر قندهار باعث کدورت بین اکبر و طهماسب شد و حتی پس از مرگ شاه‌طهماسب آنچنان‌که مرسوم بود پادشاه باری هیچ‌نامه‌ی تسلیتی به دربار ایران نفرستاد.

ماجرای قندهار از این قرار بود؛ چون در سال ۱۰۰۳ ه ق که خراسان در عرصه‌ی تهدیدات و تجاوزات ازبکان قرار داشت و حکومت قندهار در این مدت در اختیار مظفر حسین میرزا و رستم میرزا - پسران سلطان حسین میرزا برادرزاده‌های شاه‌طهماسب - بود. آن‌ها از یک‌سو به سبب عدم توان مقابله با ازبکان و نیز با وعده‌های اکبر قندهار را به حکومت بابری واگذار کردند. (منشی، ۱۳۷۷: ۱۰۹۳)

شاه‌عباس که با انبوهی از مشکلات روبه‌رو بود و حاضر نبود با اقدام نسنجیده مشکلی بر مشکلات خود بیفزاید بر اساس همان روش سیاسی که برای ارتباط با دولت بابری ریخته بود عمل کرد. وی در نامه‌ای که به اکبر نوشت نه تنها هیچ ایراز شکایت نکرد بلکه اظهار خوشحالی نمود؛ که قندهار به رسم امانت در دست خودی قرار گرفت و به دست دشمن نیفتاده، با این وجود همواره مترصد بود تا در فرصتی مناسب قندهار را تسخیر و به خاک ایران ملحق کند. (منشی، ۱۳۷۷: ۱۶۰۶)

مرگ اکبر به سال ۱۰۱۴ ه ق و روی کار آمدن جهانگیر فرصت مناسب را برای شاه‌عباس برای بازپس‌گیری قندهار فراهم نمود. اما چون تلاش داشت این موضوع موجب بروز اختلاف بین طرفین نشود؛ لذا طی مراسلات انجام شده با دربار بابری تلویحا به مسأله بازپس‌گیری قندهار اشاره می‌کرد. به همین منظور شاه‌عباس در سال ۱۰۲۹ ه ق زینل بیک بیگدلی شاملو را همراه خان عالم که به سال ۱۰۲۶ ه ق از سوی جهانگیر به سفارت نزد شاه‌عباس آمده بود به دربار بابری فرستاد. (منشی، ۱۳۷۷: ۱۶۰۷)

زینل بیک مأمور بود تا جهانگیر را به واگذاری قندهار ترغیب کند (دلواله، ۱۳۸۰، ج ۲: ۱۲۲۸). اما حوادثی که در حین این سفارت به وقوع پیوست جای بسی سؤال دارد. چنین به نظر می‌رسد که فتح قندهار به سال ۱۰۳۱ ه ق با اقداماتی که جهانگیر در جنوب مشغول انجام آن بود ارتباط دارد، نبوده است. سفیر نامبرده که خواستار انجام سریع مأموریت، و رساندن درخواست شاه‌عباس بود با بی‌تفاوتی جهانگیر که درگیر دولت‌های جنوب هند بود روبه‌رو شد و جهانگیر پاسخ به درخواست شاه‌عباس را موکول به رفع دل‌مشغولی‌اش از دکن نمود و از سفیر خواست تا مدتی را در دارالسلطنه لاهور جهت رفع خستگی به سر برد در همین احوال خبر تسخیر قندهار «که هرگز در خاطر» (جهانگیر گورکانی، ۱۳۵۹: ۴۰۰) جهانگیر خطور نمی‌کرد به او رسید.

نکته جالب اینجاست هنگامی که تسخیر قندهار انجام شد شاه جهان از سوی پدر مأمور انجام عملیات نظامی علیه دولت‌های جنوب هند بود، و در همین زمان جهانگیر دل‌مشغول اوضاع جنوب بود. به همین دلیل بعد از فتح قندهار اظهار تعجب نمود و در نامه‌ای که به شاه‌عباس نوشت اظهار

داشت، هرگز انتظار انجام چنین اقدامی را از سوی شاه‌عباس نداشته است. (ریاض الاسلام، ۱۳۷۳: ۱۳۱)

چرا در چنین شرایطی می‌بایست قندهار توسط شاه‌عباس تسخیر شود؟ آیا هدف شاه‌عباس از انجام این اقدام کاهش فشاری بود که دولت بابری بر دولت‌های شیعی جنوب هند اعمال می‌کرد؟ و یا شاید شاه‌عباس از دل‌مشغولی و غفلت جهانگیر با خبر شده بود و از این فرصت برای به چنگ آوردن قندهار استفاده نمود.

به‌احتمال زیاد شاه‌عباس در انجام این عمل هر دو هدف را دنبال می‌کرد از یک سو با استفاده از دل‌مشغولی جهانگیر، قندهار را که حکام صفوی همواره داعیه‌ی تسلط بر آن را داشتند باز پس گرفت چنان‌که شاه‌عباس در فتح‌نامه‌ای که به تمام شهرهای ایران فرستاد بر این مهم تأکید نمود. (دلاواله، ۱۳۸۰: ۱۲۲۸) و از سویی دیگر، باعث کاهش فشار دولت بابری بر دولت‌های جنوب شد. در مجموع از قرائن موجود چنین برداشت می‌شود که مسأله قندهار در ارتباط بین ملوک دکن و دولت صفوی، به‌خصوص از دوره‌ای افول قدرت دولت‌های جنوب هند؛ که هم‌زمان با دوره فترت در حکومت صفویه می‌باشد، عامل مهم و مؤثری بود. اما این مسأله صرفاً از طرف دکن به‌عنوان یک عامل مؤثر جهت اعمال فشار بر حکومت بابرین مطرح بود و به‌هیچ‌وجه برای دولت ایران این‌گونه نبود؛ بلکه ایرانیان همواره دنبال تحقق داعیه‌ی خود بودند و قندهار را بر اساس قرار داد بین همایون و طهماسب از خود می‌دانستند و حتی شاهان بابری بر این حقیقت صحه می‌گذاشتند. اما به‌هرحال به‌رغم توافق ایجاد شده، چون در اختیار داشتن قندهار برای هند اهمیت حیاتی داشت توجهی به مفاد آن قرار داد نمی‌کردند.

مدتی بعد از مرگ شاه‌عباس اول رابطه‌ی بین دو قدرت بابری و صفوی بر سر مسأله قندهار در ماجرای سال ۱۰۴۸ هـ ق به تقابل کشیده شد.

«شرح این حادثه آن که علی مردان در ایام ایالت آن ملک فسیح القضا که هر ساله مداخل او به مبلغ پنجاه‌هزار تومان عراقی می‌باشد از جواهر ثمین و نقود و اجناس دل‌نشین، خزاین موفور به هم رسانیده، پیوسته صیانت آن را چون محافظت نقد حیات، اهم مهمات می‌دانست و در اوقاتی که وزارت اعظم به طالب خان مرجوع بود، بنابر رابطه‌ی دوستی و قرابت سببی که ایشان را با یکدیگر بود، خاطری جمع‌تر از خزاین اندوخته‌ی خویش داشت و بعد از قضیه‌ی طالب خان که میرزا تقی بر مسند وزارت متمکن گردید به توهم آنکه علت عدیم الدوای کینه مسری می‌باشد، پیوسته از

جانب دستوری اندیشه مند می‌بود و چون همواره قصارای نیت، میرزا تقی مصروف به کفایت و تحصیل مال دیوانی می‌بود و علی مردان از پنجاه یک دارالقرار قندهار که به ضبط او مقرر بود، انتفاع کلی یافته بود و مقربان سخت ساز که همواره جویای فساد و آشوب بلاد می‌باشند اصل این حدیث را به شاخ و برگ بسیار آراسته بودند و هرروز تفصیلی مشتمل بر این امور مشارالیه می‌رسید، بنابراین امور واهمه ناک و اندیشمند شده بود. « (وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۶-۲۸۵) در پی این نگرانی که برای علی مردان به وجود آمد بود وی قندهار را به شاه جهان واگذاشت و خود به دربار بابری پناه برد. (اولناریوس، ۱۳۶۹: ۷۳۲)

سال بعد شاه جهان یادگاری بیک را به رسم ایلچیگری همراه با نامه‌ای به این مضمون که تسخیر قندهار نباید باعث تیره شدن روابط طرفین گردد، به نزد شاه صفی فرستاد و برای تسلی خاطر شاه ایران حاضر شد بخشی از درآمد هند- به اندازه‌ی در آمد قندهار را به دربار ایران بفرستد. (وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۲۹۵) نه چرب‌زبانی‌ها و نه دوستی دیرین هیچ‌کدام مانع از آن نشد که شاه صفی تا آخرین لحظات عمر خویش تسخیر قندهار را از فکر خود بیرون کند. (الحسینی تفرشی، ۱۳۸۸، و نیز ر.ک: ۱۶۷ واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۳۸۰)

روابط دولت‌های شیعه جنوب هند با دولت صفوی در زمان شاه صفی کاهش یافت، علت این امر افزایش فشاری بود که از سوی اورنگ زیب نائب السلطنه دکن اعمال می‌شد و این دولت‌ها نیز به‌جای آن که به طرف ایران متمایل و یا چشم‌داشتی به کمک شاهان صفوی داشته باشند بیشتر با دولت بابری کنار می‌آمدند، شاهد این ادعا هیأت نمایندگی‌ای است که شاه‌عباس دوم به سال ۱۰۶۸ ه ق به جنوب هند اعزام کرد و علت گسیل این هیأت بررسی اوضاع و مشکلات آن‌ها و ازسرگیری دوباره‌ی روابط و به‌احتمال‌قوی تلاش برای متحد کردن دوباره‌ی آن‌ها برای مقابله با اورنگ زیب بود.

به‌هرحال عزمی که شاه صفی در تسخیر قندهار داشت هم چنان باقی ماند (پاول، ۱۳۸۰: ۸-۱۰۷) تا آنکه شاه‌عباس دوم عزم جزم کرد قندهار، که توسط علی مردان خان به شاه جهان واگذار شده بود را باز پس گیرد. (وحید قزوینی، ۱۳۲۹: ۹۳)

تسخیر قندهار توسط شاه‌عباس دوم به سال ۱۰۵۹ ه ق به‌شدت بر روابط بین سه حوزه‌ی قدرت سیاسی حاکم در ایران، شمال هند و جنوب هند تأثیر گذاشت. و درواقع تیره شدن روابط دو قدرت بابری و صفوی بر اوضاع دولت‌های جنوب هند تأثیر گذاشت و موجب افزایش فشار

دولت بابری بر آنها گردید. به گونه‌ای که به تدریج موجودیت سیاسی آنها در خطر قرار گرفت که در نهایت منجر به انقراض آنها شد.

تحریک دولت بابری از سوی شاه‌عباس دوم تنها به مسأله قندهار ختم نشد بلکه شاه‌عباس دوم پای خود را از این حد و حدود هم فراتر گذاشت و در جنگ‌هایی که بین فرزندان شاه جهان بر سر جانشینی اتفاق افتاد، ابتدا از شاهزاده مراد بخش که گجرات را در اختیار داشت و ظاهراً تمایلات شیعی داشت حمایت نمود؛ ماجرا از این قرار بود که چون اختلاف بین برادران بالا گرفت. «سلطان مراد بخش از گجرات متوجه تسخیر بندر سورت شد و در اندک فرصتی مسخر ساخته خطبه و سکه به اسم خود و وجوه و دنانیر مزین به اسم سامی حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین فرموده، صدای کوس تشیع و دین‌داری را به قدرت اعتقاد راسخ، بلند آواز گردانید و چون در ایام اقتدار والد همواره عرایض اخلاص آیین به خدمت اعلی حضرت ظل الهی فرستاده اظهار حسن عقیدت و بندگی می نمود بعد از تسلط بر بندر سورت حکیم کاظمی قمی را مخاطب به خطاب تقرب خانی ساخته بود، با نامه‌ی اخلاص آیین مشعر بر استمداد و استعانت و پیشکش‌های لایق به درگاه فلک پیشگاه فرستاد. اعلی حضرت ظل الهی مسئول او را به عز آنجاح مقرون داشته، بنابر مروت ذاتی و کرم جبلی امداد و اعانت او را وجهه‌ی همت والا ساخت» (وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۳۳-۶۳۰)

شاه‌عباس دوم حتی پس از آنکه دارشکوه جانشین واقعی شاه جهان از اورنگ زیب شکست خورد، به درخواست کمکش پاسخ مثبت داد و از ذوالفقار خان حاکم قندهار خواست عده‌ای تفنگچی را جهت حمایت از او تا خاک ایران اعزام کند. (وحید قزوینی، ۱۳۲۹: ۲۵۲)

تعصب مذهبی اورنگ زیب که موجب سخت‌گیری بر دولت‌های شیعه جنوب هند شده بود و همچنین تلاش‌های سرسختانه‌اش در گرفتن قندهار که از سوی پدرش به او محول شده بود تصویر نامطلوبی از او در ذهن شاه‌عباس دوم ایجاد کرده بود. به همین جهت در درگیری‌های جانشینی، شاه‌عباس دوم تا آنجا که می‌توانست تلاش کرد کسی به غیر اورنگ زیب به قدرت برسد. تلاش‌های ناکام شاه‌عباس دوم، اورنگ زیب را متوجه اوضاع بحرانی موجود خود کرد.

بدیهی به نظر می‌رسید با دخالت‌هایی که شاه‌عباس دوم در مسأله جانشینی بعد از مرگ شاه جهان کرد و تمام این دخالت‌ها نیز به ضرر اورنگ زیب بود، کینه شاه‌عباس دوم در دل اورنگ زیب تازه به تخت نشسته ایجاد گردد و این امر موجب شد تا اورنگ زیب احساس خطر بیشتری

از دولت صفوی کند به خصوص آن که در ۱۰۶۸ ق شاه عباس دوم جهت آگاهی از احوال دولت‌های جنوب که مدتی ارتباطشان با ایران قطع شده بود میرزا مقیم کتابدار را اعزام دکن کرد. (نویسی، ۱۳۶۰: ۱۹۷)

سیاسی بودن هدف این هیأت با واکنش شدیدی که اورنگ زیب بعداً در مقابل دولت‌های شیعه جنوب - قطب شاهیان، عادل شاهیان - نشان داد کاملاً اثبات می‌شود. منظور شاه عباس دوم از ارسال این هیأت رفع اختلافات این دولت‌ها و متحد کردنشان در مقابل اورنگ زیب بود. با چنین شرایطی اورنگ زیب به محض آن که از جنگ‌های جانشینی رهایی یافت به کار دولت‌های شیعه جنوب هند مشغول شد به خصوص آن که وی قبل از این از سوی پدرش در دکن حکمرانی کرده بود و به شرایط منطقه آگاهی کافی داشت و ظاهراً با توجه به اطلاعات قبلی درباره این دولت‌ها، به راحتی وجودشان را خطری جدی برای قدرت بابرین می‌دانست. (رازی، ۱۹۴۵م: ۱۶)

دخالت‌های ایران در امور هند در دوره سلیمان هم چنان ادامه یافت. سانسون در سفرنامه خود به تیرگی روابط بین طرفین اشاره می‌کند. وی از توجه زیادی که دولت بابرین به منطقه حیدرآباد داشت خبر می‌دهد. (سانسون، ۱۳۴۶: ۳-۱۹۲) این مطلب نشان می‌دهد که علی‌رغم نابودی دولت‌های شیعه جنوب هند، همواره خطری بالقوه وجود داشته که تحریک و حمایت دولت صفوی می‌توانست این خطر بالقوه را به فعلیت برساند. دو دولت قطب شاهی و نظام شاهی با اختلاف یک سال توسط اورنگ زیب سقوط کردند و این در حالی بود که بیش از دوسوم از زمامداری شاه سلیمان گذشته بود.

نتیجه‌گیری

شاه عباس صفوی به خوبی توانست در سال ۱۶۲۲م جزیره هرمز و بندر گمبرون را از تصرف پرتغالی‌ها که سالیان طولانی بر این منطقه سیطره داشتند را بازپس گیرد و بتواند از این جزیره استراتژیک، ارتباطات تجاری، سیاسی و فرهنگی ایران را با جنوب هند توسعه دهد. همچنین با بازپس‌گیری قندهار علیرغم ارتباط حسنه خود با سلاطین گورکانیان، باعث کاهش فشار دولت بابرین بر حکومت‌های مورد حمایت صفویان شد.

این دو عامل نقش به‌سزایی در تحکیم قدرت منطقه‌ای ایران و نفوذ سیاسی آن داشت که به تبع آن منجر به توسعه روابط فرهنگی و اقتصادی در شبه قاره هند، علی‌الخصوص در جنوب هند گردید.

منابع

۱. الاسلام، ریاض. (۱۳۷۳). تاریخ روابط ایران و هند (در دوره صفویه و افشاریه)، ترجمه: محمداقرا آرام و عباسقلی غفاری فرد، چاپ اول، تهران، موسسه انتشارات امیرکبیر
۲. الحسینی التفرشی، محمدحسین. (۱۳۸۸). تاریخ شاه‌صفی، تهران، میراث مکتوب
۳. اولثار یوس، آدام. (۱۳۶۹). سفرنامه مسکو و ایران، ج ۲، احمد بهپور، تهران، انتشارات ابتکار
۴. بداونی، عبدالقادر. (۱۳۸۰). منتخب‌التواریخ، مصحح: اصغر منتظر صاحب، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی
۵. پاول، لوفت. (۱۳۸۰). ایران در عهد شاه‌عباس دوم، کیکاوس جهاننداری، تهران، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه
۶. تتوی، قزوینی، (۱۳۷۸). تاریخ الفاء، مصحح: سیدعلی آل‌داود، تهران، انتشارات آگاه
۷. جهانگیرگورکانی، نورالدین محمد. (۱۳۵۹). جهانگیرنامه، تهران، بنیاد فرهنگ ایران
۸. دسیلوا فیگرثرا، دن گارسیا. (۱۳۵۸). سفرنامه، غلام‌رضا سمیعی، تهران. نشرنو
۹. دلاواله، پیتر. (۱۳۸۰). سفرنامه پیتر و دلاواله، محمود بهفروزی، ج ۲، تهران، نشر قطره
۱۰. رازی، عاقل‌خان. (۱۹۴۵). واقعات عالمگیری، خان‌بهداد مولوی حاجی ظفری دهلی، مطبوعات

علی‌گره

۱۱. روملو، نوایی. (۱۳۸۴). احمدالتواریخ، ج ۲، تهران، نشر بابک
۱۲. رویمر، هانس روبرت. (۱۳۸۷). دوره صفویان، جلد ۶، مترجم: یعقوب آزند، تهران، نشر جامی
۱۳. زبیری، محمدابراهیم. (بی تا). تاریخ بیجاپور مسمی له بساتین السلاطین، حیدرآباد، مطبع سبدی
۱۴. سانسون نیکلا. (۱۳۶۶). سفرنامه سانسون (وضع کشور شاهنشاهی ایران در زمان شاه سلیمان صفوی). تقی تفضلی. تهران، نشر ابن سینا
۱۵. سیوری، راجر. (۱۳۸۴). ایران عصر صفوی، کامبیز عزیزی، تهران، نشر مرکز
۱۶. شیرازی، عبدی بیک. (۱۳۶۹). تکمله الاخبار، مصحح: عبدالحسین نوایی، تهران، نشر نی
۱۷. فلسفی، نصرالله. (۱۳۵۸). زندگی شاه عباس، ج ۵، تهران، انتشارات علمی
۱۸. منشی، اسکندربیک. (۱۳۸۱). تاریخ عالم آرای عباسی. تهران، امیرکبیر
۱۹. نوایی، عبدالحسین. (۱۳۸۶). شاه عباس (مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشت های تفصیلی). جلد ۳، تهران، انتشارات زرین
۲۰. واله اصفهانی، محمدیوسف. (۱۳۸۰). خلد برین، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی
۲۱. وحید قزوینی، محمدطاهر بن حسین. (۱۳۸۳). جهان آرای عباسی (عباس نامه). سعید میرمحمدصادق، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
۲۲. هندوشاه استرآبادی، محمدبن قاسم. (۱۳۲۳). تاریخ فرشته، جلد ۲، لکهنو، مطبع نولکشور
۲۳. هوشنگ مهدوی، عبدالرضا. (۱۳۸۶). تاریخ روابط خارجی ایران، از ابتدای صفویه تا پایان جنگ دوم جهانی، تهران، امیرکبیر

۲۴. یوسف جمالی، محمدکریم. (۱۳۸۷). حیات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و مذهبی

شاه اسماعیل اول، اصفهان، دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد